


کتابخانه
جمهوری اسلامی
ایران



کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب	مجموعه رسائل و مسائل مختلف در نجوم و اصطلاح	
مؤلف	نویسندگان در معرفت اصطلاح	۶۲۲۹ شماره قفسه
مترجم		
شماره قفسه ۵۳۹۱		

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۵۳۹۱	

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب مجموعه مسائل مختلف در نجوم و اصطلاح

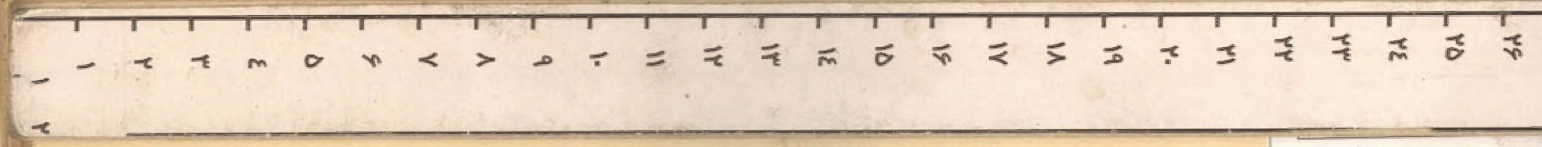
مؤلف سید باب در معرفت اصطلاح

شماره ثبت کتاب

مترجم

شماره قفسه ۵۳۹۱

۴۲۴۹



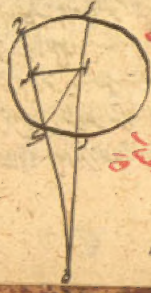
٥٣٩١
٦٢٢٨٩

هذا تعليق على
كتاب المحطى حرقا في
ثناء المطالعان وجدت فيها
غلطا فاصححه بعين العناية

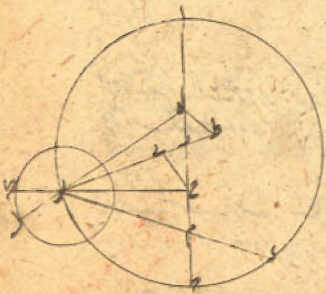


[illegible][illegible][illegible]

^



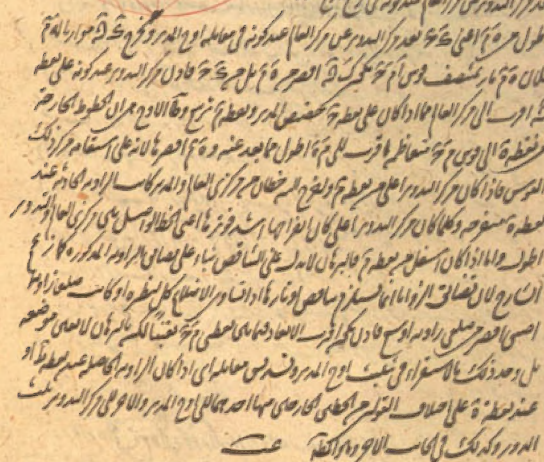
9



نظمت بحسب افلاك
عطار

5

اعنیٰ ہو



و در هر اصاب بر اصاب هم نهاده اند و در هر اصاب را چنان صفت کرده اند
عاطف و دانه اصاب اصاب آن است اصاب اگر اصاب در هر صفت سه شای و اگر
در هر صفت و در هر صفت اصاب اگر اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب
و در هر اصاب و در هر اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب
با اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب
و در هر اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب
و در هر اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب
و در هر اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب
و در هر اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب اصاب

نواب است و کما اصاب اصاب اصاب
صلوات و اصاب اصاب اصاب اصاب
امین اصاب اصاب اصاب اصاب

محمد
در هر اصاب اصاب اصاب اصاب
سار اصاب اصاب اصاب اصاب

سجده الرضی الرضی و رخص

اسک و صی الامام
ای طهرت در معرفت اسطرلاب
مردول در الهی الای و خطوط و دد اسطرلاب
ایک علقه در دست طفا است و ایک خط و در
ار او ده مواضع و یک سر و ده روسته بود از
کسر مواضع و ایک کس بر و ماسه و رصاع
عمران سمل ماسه از اجزیه و ام مواضع و صغی
در جوه و وادی صغی صغی شنبک را
عکس و یک مواضع و او که در جوه
سعد و صغی ماسه و او که از خطی کنند
که بر سر یکد و د علامه سود و و رصاع

اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب

در جوه
در جوه

اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب
اسطرلاب اسطرلاب

در حال هر یک و ده در جوه بر او نوشته باشند اسطرلاب
مواضع و رطل اسطرلاب بر پشت جوه دو خط رسم
بر روی فامه کسده ماسه یکی از جانب علامه اند و از
خط وسط الف مواضع و خط دیگر از خط سرق و موت و
داره بر کسده ماسه کدی خطها چهار قسم مساوی شده ماسه
و ربعی را از دو ربع که از دو جانب کس بود شود قسم که ماسه
از او را از رصاع مواضع و ماسه که در دو ربع را صغی کرده ماسه و
و ربعی از دو ربع که در شیب بود امرا خطی ماسه و رصاع
دو در سار ماسه از او ماسه داره مواضع بود که در کس
مدار مرکز صغی ماسه ایک در میان ماسه مدار کس المیزان
ماسه و ایک سرون بود مدار کس المیزان و ایک در اندرون بود مدار
و ایک سرون و ای در اسطرلاب سال بود و در اسطرلاب حول
مدار کس المیزان در اندرون بود و مدار کس السرفان سرون
و دو در دیگر که روی یکد کسده ماسه و مرکز آن شهر که صغی ماسه

در جوه
در جوه

راحتی سرتی افاده ماسه میان دو خط موضع مری سان ماسه کدر خط
اول اراان دو خط راحت سرتی ماسه نهاد و موضع مری سان کدر خط
میان مرد و بگرفت و ارا ارا و ارا ارا ماسه نهاد و بعد از ارا خط دوم را
راحتی سرتی نهاد و مری سان کدر و عاوب میان سان خط اول و
سان خط دوم بگرفت و ارا ارا ارا بعد از ارا ماسه نهاد و لاچار ارا عاوب
ارا ارا ماسه بوقس نهاد ارا ارا در ارا میان دو خط دو خط کس
ماسه یا الخه بود مری سان کدر و ارا ارا بعد از مری سان کدر ارا سرون
اند و خط اول ارا ارا ارا خط اول اند در خط طالع بود ماسه ارا در ارا
در مری سان و ارا عاوب سرتی بجهه در مری سان کدر سرتی در مری سان
دوارده در مری سان و خط طالع نهاد ارا منقطع الی خط
میان خط شش و خط دوازده ارا عاوب اراحتی سرتی افاده مری
سان کدر و خط سس عاوب اراحتی سرتی نهاد و سان کدر ماسه
عاوب ارا ارا در مری سان و خط دوازده ارا خط دوازده اراحتی
سرتی نهاد و سان کدر ماسه عاوب میان سان کدر و سان
در مری سان کدر و میان ارا سان کدر و مری سان ارا ارا بعد از
و چون اسطرلاب سرتی کس عاوب میان دو خط سس کس

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, starting with "وكانت..." and ending with "وكانت..."

سحر عاویذ امر اکبر و نیم است در سحر هر کس که درم حاصل اند پس و یک
 ریح و پنج سحر کرم سرون اند و کسر زیاد از نیمه او را یکی کرم
 چهار صد در خط اول و آن سحر بود اگر درم ده درجه بود باشد
 و این درجه طالع بود و مطلوب است تا تمام درم و سحر
 در ریح از طالع ای مابین سحر باشد و در احصای سحر
 صاحب اند ای که طالع معنی احصا کرده باشد و عوارضند که از ریح
 اوقات مالک معطوف کند در آن وقت موقوف نگاه دارد که سحر از ریح
 مواضع آن از ریح سود داند که در طالع آن درم است که احصا کرده است
 و طریقی این عمل همان بود که درم که هر طالع معنی احصا کرده باشد
 افعی سحر بنهند و نگاه کند تا درم اندازد و کلام معطره احصا کند
 از معطره است سحر آن است تا غزل آنکه بود از ریح ای سحر باشد چون افعی
 بر این ریح رسد و وقت موقوف بود و اگر درم اندازد از معطره است بنهند
 و کتب الارض بود و وقت طلوع ^{نور} شنبه خواهد بود که گویند از ریح است
 که بر مالای ریح بود نگاه ماند که در ماکلام معطره احصا کرده است
 و سحر تا غزل است آن وقت نگاه ماند که داشت تا چون از ریح
 آن کوکب همان محله رسد در سحر ماکلام معطره حاکم بود و وقت
 طلوع آن درجه باشد و انداخته است تا تمام درم
 معطره

معطره در ریح سحر سحر و معطره و اگر ای آن خون درم افکار از معطره
 از ریح سحر معطره و معطره و اگر ای آن خون درم افکار از معطره
 ریح سحر سحر و معطره و اگر ای آن خون درم افکار از معطره
 اند و اگر کس باشد از ریح و اگر ریح معطره باشد و سحر و سحر
 سحر اول و این سحر بنهند و اگر ای آن خون درم افکار از معطره
 کوکب را بر معطره از ریح سحر معطره و معطره و اگر ای آن خون درم افکار از معطره
 حاکم اند از ریح معطره بنهند و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 بنهند و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 و اگر طالع معطوف و از ریح معطوف خواهد بود که غار آنک اشیا یا کوکب
 در معطره می بنهند در ریح سحر سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 کند که کعبه اند از ریح سحر سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 ای سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 و معطره از ریح سحر سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر

[illegible]

و اگر کسی الملل و دوداره کسی که دم احرار ساعت سون اند و اگر عیار
ساعت سونی و در باب سونی از اند احوال و اند احرار ساعت معوج
رود و در باب سون و اگر کوفه که ساعت سونی و ساعت معوج سادی بنامه
احرار ساعت معوج و در باب سون و ساعت سونی عدد ربع ساعت و ساعت
که باشد از اجزا بقدر خمس احرار و ان فاهرس و لای که ساعت سونی
پیشتر شود مگر احرار مگر سون مگر خمس ان دانی نسب
مان احرار و ساعت معوج و در باب سون و ساعت سونی عدد ربع
کند احرار و ساعت سونی رود و در ساعت معوج که کند از در
باز سون در این طریق معلوم کند که چون احرار و ساعت معوج از اهرار
نهند نگاه کند ساعتی که کدام خط افاده است از خطوط ساعت معوج
از اهرار و ساعت سونی که بیفتد مگر ساعت معوج افاده است عدد احرار و ساعت
معوج است که کند از در و در میان دو خط اهرار و ساعت سونی که بیفتد
نظر در اهرار و ساعت سونی که بیفتد مگر ساعت معوج افاده است عدد احرار و ساعت
و میان دو ساعت که بیفتد و در ساعت معوج است عدد اهرار و ساعت سونی
صفت کند تا دانی سونی اند از اهرار و ساعت معوج افاده است عدد اهرار و ساعت
دانی بود که کند از در و اگر سون بود چون گو کند از ساعت معوج افاده است
نهند نگاه کند تا جزو اهرار و ساعت معوج افاده است عدد اهرار و ساعت

[illegible]

معلوم کند که مدار است اگر مسقط الجوان شخص توان رسد چون دیوار
که اگر سنگ از سر دیوار در افکنند بر روی او و در بدو بر زمین افتد
و ممکن باشد که بر آن موضع که سنگ بر روی او افتد توان رسد شطرنج ارتفاع
بر جبل و مع درم باشد و محاسب اگر معادله کند که در ارتفاع سران شخص
می باشد که در و فرایش و باز پس می باید شد تا ارتفاع سران شخص چهل
و مع درم سه انگشت از آن موضع که در ارتفاع ماضی باشد تا فاصله آن شخص
که موضع مسقط الجوان است بیاید پیچود و بالای نویسی را چنان از فرد آن مدار
که بر این بالا آن شخص مساوی آن معادله را که اگر سیه هر شخص در
ارتفاع است به چهل و مع به چنانی مثل آن شخص باشد و اگر آن شخص مثلا
مانند کوی باشد که مسقط الجوان نتوان رسد از او و بیایست بر زمین
محو از ارتفاع که سران شخص را و نگاه کنیم تا شطرنج دیگر بود که خط
افتاده است از نقطه ظل و بر موضع قدم نویسی است که یک اصبع
یا یک قدم از ظل زیادت یا نقصان کنیم و فرایش می ایم و باز پس شطرنج
تا ارتفاع سر شخص بری زیادت و نقصان حاصل آید پس نگاه کنیم تا ازین
موقف دوم چه مقدار است تا بموقف اول چند انگشت باشد از او در اندازه
اصبع یا از شصت قدم که تخمینا به ضرب کنیم حدای حاصل اند بالا
آن شخص و اگر در اول ارتفاع چهل و مع گرفته باشیم بهتر بود و به حساب
نزدیکتر مساوی در مقابل کوی بیایستیم و موضع که در ارتفاع چهل و مع

و اگر در اول ارتفاع چهل و مع گرفته باشیم بهتر بود و به حساب نزدیکتر مساوی در مقابل کوی بیایستیم و موضع که در ارتفاع چهل و مع

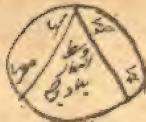
در مع بود بر طرک سطلاب ظل اقدار داریم یک قدم زیادت کردیم و جداول
از کوه دور تر شدیم که ارتفاع سر او است شد با آن ظل سرمان از موضع
و موضع اول پیچود مع / آمد در مع که عدد اقدار مساوی مع
هر کدم سطلاب سطلاب و مع / شد این معادله که بود و اگر حواس
ای بر این که از موضع اول تا فاصله کوه مع معادله است که میان دو موضع
در ظل ارتفاع اول هر کج در می شود که ارتفاع حاصل پنج ماضی از موضع
اول تا فاصله کوه مع میزدان به کربالار کوه ل معاد و اگر خواستیم که بیایستیم
رو در کربالار کوه میزدان کرد معلوم کنیم اسطرلاب بکیر و شطرنج ارتفاع
میگردانیم تا چون بهر دو سطرلاب نظر کنیم و در پیش سر می ایستیم
بشیخ بر کدم در محلی پیش بر سر و از آنجا که تا نظر بر کدم موضع را افتد
و اگر افتد از موضع دم تا آنجا که بیاییم حدای که باشد معادله اند و در
و بعد از آن تا
در مع اول آن ماضی که تا شطرنج فای و مع و در احوال او فاصله از
در بیشتر و مع معلوم کند که در مع معادله سطلاب که آن شده و
در مع اول آن ماضی که تا شطرنج فای و مع و در احوال او فاصله از
خط مسوی و مع و در وسط الساسی را اولی تواند و می باید که در
که نسبت با آن افق و خطا باشد پس ای مطلب بود و می باید
کرده اند اسطرلاب که در بعد از اعداد در مع و اسطرلاب کوه و ای که می تواند
الما مع

در مع بود بر طرک سطلاب ظل اقدار داریم یک قدم زیادت کردیم و جداول از کوه دور تر شدیم که ارتفاع سر او است شد با آن ظل سرمان از موضع و موضع اول پیچود مع / آمد در مع که عدد اقدار مساوی مع هر کدم سطلاب سطلاب و مع / شد این معادله که بود و اگر حواس ای بر این که از موضع اول تا فاصله کوه مع معادله است که میان دو موضع در ظل ارتفاع اول هر کج در می شود که ارتفاع حاصل پنج ماضی از موضع اول تا فاصله کوه مع میزدان به کربالار کوه ل معاد و اگر خواستیم که بیایستیم رو در کربالار کوه میزدان کرد معلوم کنیم اسطرلاب بکیر و شطرنج ارتفاع میگردانیم تا چون بهر دو سطرلاب نظر کنیم و در پیش سر می ایستیم بشیخ بر کدم در محلی پیش بر سر و از آنجا که تا نظر بر کدم موضع را افتد و اگر افتد از موضع دم تا آنجا که بیاییم حدای که باشد معادله اند و در و بعد از آن تا در مع اول آن ماضی که تا شطرنج فای و مع و در احوال او فاصله از در بیشتر و مع معلوم کند که در مع معادله سطلاب که آن شده و در مع اول آن ماضی که تا شطرنج فای و مع و در احوال او فاصله از خط مسوی و مع و در وسط الساسی را اولی تواند و می باید که در که نسبت با آن افق و خطا باشد پس ای مطلب بود و می باید کرده اند اسطرلاب که در بعد از اعداد در مع و اسطرلاب کوه و ای که می تواند

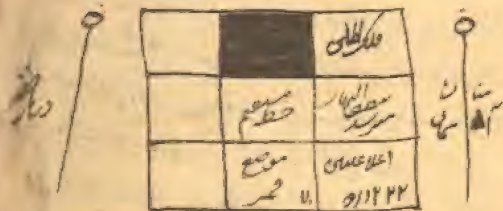
ویری سان کرده سی رطل سرقه باده ویری نشان کردن جدا بکری
 از موضع سان بگذرد بعد از الهام رطل ساعت روز و شب و اگر ساعت
 درجه اواسط برای سرقه باشد و سرقه سان کرد سی رطل وسط است و باده
 و سان کرده اگر میان هر دو سان بود نصف قوس الهام و اگر اواسط
 بعد از الهام را بر نود و نوزده اواسط است و اگر میان هر دو باشد
 تا نصف قوس الهام حاصل شود و نصف قوس الهام را بر بارده قسمت کرد
 تا ساعت پنج روز معلوم شد و از آن نصف باید که تا ساعت سه و پنج و یک روز
 از شب و چهار حصان باید که تا ساعت شش باشد و همچنین نصف قوس الهام
 بر سه قسمت باید که تا اواسط ساعات معوج روز باشد و اگر اواسط ساعت
 روز از آن نصفان باید که تا اواسط ساعت شب باشد در آن اواسط معوج
 طالع اواسط را در شب اگر معلوم ساعت سه و سه باشد چنانکه قسم
 در اواسط معوج در بانه ضرب باید که در هر چهار حصه را یک در هر ماند
 شود و هر حاصل ضرب اصحاب که تا اواسط حاصل باشد و اگر معلوم ساعت
 معوج باشد و روز بود در اواسط ساعت روز ضرب باید که در شب
 در اواسط ساعت شب تا اواسط فلک حاصل باید که اگر ساعت سه و سه روز بود
 در هر اواسط برای سرقه باشد و سرقه نشان کرد و باده را بر نود و نوزده
 جزء بگذرد و این چون سرقه بخارده نگاه باید که تا کلام در هر برای سرقه
 احاطه است آن در طالع معوج و اگر شب بود آن را در هر چهار حصه را برای سرقه
 اواسط سان باشد و هر عدد را بر یک روز انبیا تا طالع معلوم شود
 موقوف

معوج ساعت از اواسط معوج از اواسط یا از ستاره اواسط که بر سه رطل اواسط
 از اواسط و ساعت معوج کرد پس از جهت این عمل با طریقه دیگر
 مجموع باید که و از آن طریق یکی است که اگر اواسط لایب جیب بود معوج
 بر طر اواسط لایب جیب درجات نقش کرده باشند و اینچنان بود که یک
 نیمه مضاعف باشد که در مقابل ربع ارتفاع بود و چون خطی بر خط علامت
 کنند به شصت جزء قسمت کنند و باید از مرکز کنند و خطی بر
 مسقیم از این اواسط ارتفاع بخط علامت کنند چنانکه موازی خط نشان
 و مغرب بود پس هر قوس که از ربع ارتفاع فرم کنند جیب اواسط قوس
 اواسط بود که از مضاعف در مقابل آن قوس افتد و چون جیب باشد
 خطی برای بر قایت اواسط اواسط یا کوسک باید نهاد و نگاه باید کرد تا
 ارتفاع وقت چند درجه است و خطی که از آن در هر میرود بر ساعت کلام بود
 افتد از مضاعف پس علامتی بر آن بگذرد و خطی بر خط علامت
 باید نهاد و نگاه باید کرد تا خطی که از آن علامت بگذرد یک کلام در هر افتد
 از قوس اواسط خطی باشد که تا کلام باشد و ساعت کلام
 را کلام سان طلوع اصحاب یا کوسک و وقت سرقه اگر اواسط سرقه بود
 باشد یا میان سرقه اصحاب یا کوسک بوقت معوج می اگر اواسط سرقه
 بود کوسک معوج باید باشد پس چون اواسط ساعت باده اواسط

دایره از اواسط
 که از اواسط
 که از اواسط



یا کوکب معلوم کند و در آن ساعت کعبه را بر ماضی یا باقی باشد
اگر خواست بداند در هر طالع معلوم کند چنانکه گفته شد و اگر خواهد بود
مابده می کند تا ساعت مسور معلوم شود و اما اگر اسطرلاب بجهت
نبود شکل را بر ماضی یا باقی کشید بدین صورت



و مابده را در هر طالع کشید پس نگاه کند تا ساعت معلوم
چند است و خطی که از آن مقدار بر کعبه شده طلسم کند و خطی
از آن ساعت و در آن ساعت باقی را در ساعت کعبه کشد
و مابده را در هر طالع کشد و در هر طالع که در هر طالع
تقاطع کند بر کعبه و از آن مقدار از هر طالع که در هر طالع
که از آن مقدار بر کعبه و از آن مقدار از هر طالع که در هر طالع
باید در هر طالع و از آن مقدار از هر طالع که در هر طالع
بود مابده یا باقی متناهی ماضی از ساعت کعبه و در هر طالع

در هر طالع معلوم کند و در آن ساعت کعبه را بر ماضی یا باقی باشد
اگر خواهد بود بداند در هر طالع معلوم کند چنانکه گفته شد و اگر خواهد بود
مابده می کند تا ساعت مسور معلوم شود و اما اگر اسطرلاب بجهت
نبود شکل را بر ماضی یا باقی کشید بدین صورت
فلک العلین
مربع
مربع
آفتاب
ساعت
دریا

کلی که در این دو کمال و جود و روشن زه برتر کرد و کمالی است که خود را با هر یک
 کوکبی جز در هر یک از این دو کمال و جود و روشن زه برتر کرد و کمالی است که خود را با هر یک
 بانی خوانند و خود را کمالی شریف و جود و روشن زه برتر کرد و کمالی است که خود را با هر یک
 که با هر یک جز در هر یک از این دو کمال و جود و روشن زه برتر کرد و کمالی است که خود را با هر یک
 با هر یک جز در هر یک از این دو کمال و جود و روشن زه برتر کرد و کمالی است که خود را با هر یک
 و نزدیک یکدیگر که در ستاره را میگویند و هر یک از این دو کمال و جود و روشن زه برتر کرد و کمالی است که خود را با هر یک
 و محسوب و هر یک از این دو کمال و جود و روشن زه برتر کرد و کمالی است که خود را با هر یک
 سه بنوعی که هر یک از این دو کمال و جود و روشن زه برتر کرد و کمالی است که خود را با هر یک
 که معانی این دو کمال و جود و روشن زه برتر کرد و کمالی است که خود را با هر یک
 او که ستاره شما را میگویند و هر یک از این دو کمال و جود و روشن زه برتر کرد و کمالی است که خود را با هر یک
 و ستاره نزدیک که در هر یک از این دو کمال و جود و روشن زه برتر کرد و کمالی است که خود را با هر یک
 بقدر آن که هر یک از این دو کمال و جود و روشن زه برتر کرد و کمالی است که خود را با هر یک
 در هر یک از این دو کمال و جود و روشن زه برتر کرد و کمالی است که خود را با هر یک
 نیزه ستاره دیگر که در هر یک از این دو کمال و جود و روشن زه برتر کرد و کمالی است که خود را با هر یک
 روشن زه برتر کرد و کمالی است که خود را با هر یک

در این کمال و جود و روشن زه برتر کرد و کمالی است که خود را با هر یک

این

نوازده خوانده ان ستاره در کسین سر طایر است
 و چون درین راقعه در دست کوکب نازکتر از آن ناز
 سوز مریدان نام و نشان نازکتر از آن کوکب از این خواوند
 و کوکب بدست مریدان نازکتر از آن نام بر نشان عشق
 با هم مختلف الاصل و اگر ستاره بر صاف بود و او را در
 و ذنب البججه خوانند و بعد از بجه چند ستاره در پیش
 دیگر از یکدیگر بر اندر و در هر یک از این ستاره خوانند از آن
 ستاره که در یکدیگر بر اندر از آنست که خفیه خوانند
 پس از این ستاره که در یکدیگر بر اندر از آنست که خفیه خوانند
 توان گفت که اینست عن التور عین بد الجوار البیوت بد الجوار
 البیوت بد الجوار البیوت بد الجوار البیوت بد الجوار البیوت بد الجوار

المهم

النواجم الموقر حلت السید طهره صوفه السکال الراجح السکال
 السکال الراجح السکال الراجح السکال الراجح السکال الراجح
 رد و کف لکست و بر سبزه سطرلابا این کوکب انقش
 کست بر کشتا بد چنانکه در ان مشتابه بنقده او را
 درین باب گفت باطل است نام کج در صورت
 سطرلاب و الدلعان القواب و الدلعان
 و الدلعان القواب و الدلعان القواب و الدلعان القواب

و چنانکه کوکب بر سبزه سطرلابا این کوکب انقش
 قرن الثور بد الجوار البیوت بد الجوار البیوت بد الجوار
 و ذنب البججه خوانند و بعد از بجه چند ستاره در پیش
 دیگر از یکدیگر بر اندر و در هر یک از این ستاره خوانند از آن
 ستاره که در یکدیگر بر اندر از آنست که خفیه خوانند
 پس از این ستاره که در یکدیگر بر اندر از آنست که خفیه خوانند
 توان گفت که اینست عن التور عین بد الجوار البیوت بد الجوار
 البیوت بد الجوار البیوت بد الجوار البیوت بد الجوار البیوت بد الجوار

کف - علی قالوا ورواها فی حدیثنا

زہش

يَحْتِجُ الْحَرْفُ عَلَى الْوَقْفِ مِنْ مَوَاقِفَ عَلَى جَبِّ مَوْقِفٍ فِي كَمَا اسْتَرْفَى مِنْ الْعِلْمِ
الْمَارِكِبَانِ وَالَّذِينَ مَوَاسِدُ حُجَّاهُ وَأَنَّكَ لِلرَّسُولِ الْبَهِلُ الْعِلُّ الْمَاعِدُ
السَّاعِدُ الْوَحَا النَّارُ النَّارُ الْفَرِيقُ الْفَرِيقُ بَارِكْ لَكَ عَسَى



7A

५०



79

باین دفعه که خدا تعالی که اصحاب علم را شایسته علم کرده و هر چه ضبط اعمال
او متاع النواج اعداد و مش را برشم نهاده اند فرد الفرد زوج
زوج نصف الفرد فرد فرد عددی را گویند که نصف صحیح
شود و نصف الفرد عددی را گویند که او نصف صحیح باشد
یعنی باشد و زوج الزوج عددی را گویند که او را هم نصف صحیح
و هم ربع صحیح بود و و شصت یکی اعدادی را گویند که واقع باشد
در خانها مضاعف و مقل و قطره ربعی که در او اعداد و شصت کرده باشند
بزیادت یکی که دو و دویسم یکسان چهار یا پنج یا شش یا هفت و ده
موجب از اعداد باشد و ربع عددی مکرر شود و هیچ طور اقل
و اقطار بطول و عرض بعید و سواقی یکدیگر نباشند لازم است
و نقصان از اعداد و شصت و اگر تریجی وضع کنند که در ده
از ربع میدانند از تریج مکرر داخل
واضاح و اقطار و همچنان خواص باشد
یعنی مطلقه و طریقی که گویند و اگر بعضی بایشان یکی ربع

منقسم کرد و از جنبه دیگر هر یکی از آن را به بیعت جدا گانه مقصود
و منقسم باشند
و از او را ولی است که گفته اند انها لوح بعضی خالی باشد مانند
و چون بنام رسد باز بسته از اتحاد از لوح گفته نام را ولی منقسم
کرد و از او را استحقاق نامند بحکم به صغر کبر و در حق باز
گفته اند از انستب آن صفت به امر منقسمه مثل ذوالعبدان و صغر
و صلیب و مانند این استحقاق دارد که معلوم کند هر چه از صفات
عجیبه و غیره فروع مختلفه انشراح کرد ولی استحقاق که در این
رئیس کرد و در ذره شفیق باور و تقصیر را بر هر عین با علی او دم
با که در کتاب مذکور بر اعداد الوضی آورده که در
چون عین ابعاد محمول دارند جنبه که در خواست بعد از آن
آثار الوضی است و به سوتی را که از او به هر چه تار و پود دیگر مختص
او است و صفت که در نظر قرار گرفته و خانه ها که از وسط سطح آبیانه
ضلع و دیگر صفت بلکه یک باشد از اصل صلیب خوانده و خانه اولی
که طرف راست است هر قدر طول او گشته و از او از طرف راست

آورده است در باب الف که خبیث لا بد که در محیط الملک لا یملک لا یملک
 انه و لیس نه ثلثی بوضع و القری فی الزلیلی فی این صورت نیست
 و این بسیار نوشته اند و خوانی آن کرده و چون کل است در
 که از این شکل و صفت موافق چندین اسم و معنی است باید دید که
 اشکال دیگر چه چند اسم و کلمه موافق بود چه بعد و ضلع و چه
 عدد و ابط و منته و قرائن و عدد از هر حسب هر یک مختص است
 که اگر خواهد صفت از این جدول آن که بفرمایند و شمار و قسم سوال آورد
 و کل آن را از مقدار نام معلوم شده است آن که با کتب ما این مختصر
 از این معنی آنکه اگر پیش از ما بنویسد این مایه کرده اند
 منعی بقدر و جزو نموده که عقلی که می کند و از آن الفاظ است که
 و اگر کسی که جمع اعداد و فرد را بعد از سه در سه است
 شکل نه در نه و لا در لا و ۹ در ۹ و ۱۱ در ۱۱ غایت نهایت
 و منی الفرد باشد بر همان طریق ۳ در ۳ که در کوشش و وضع توان کرد
 و الا که ۳ در ۳ ضلع او را مشهور صفا یک بعد و پیش از آن نیست
 دوره و وضع او توبیت بوضع با قبل و اسطر رسد آن علم است

اما در فرد با دیگر چنین باشد زیرا که در وضع این حلی را بنام است
 پس از هر خانه که است که اندر و با پیشه کلنی نه و در حلی بعد با این
 از هر نوع شان بنمایم از هر لغات و مشقات و کلی همه و ستان
 و منی ۳ در ۳ و که شلث بعد لغات است پس ندیده اند زیرا که بنظر
 تسلیم تمام جوهری است و تریع نیم و شتر پس بر لوح که یک کس
 نسبت کرده اند اگر بنظر تسلیم شلث یعنی کت خاصیت او آورد
 ترا از کت پس این و عمو و شال هر نوع از شلث بر نمودن با
 را و دستور پیشه اول شلث ۳ در ۳ و دیگر مدور که از برای حرف
 جمع است شلث است که کبر القواعد است الحکم حرف لال
 و جمع و اجمال و الا که سه من جامع و از هر ۳ در ۳ و لغات و لغات
 فاضل من لاس الحلیل و الی تر لاس الحلیل و هو صورت مثل الحی و
 اسرار تر لالت الی و غایب اسطر النورایم و يعرف نه ایا شلث
 العیسوی و با وضع علی صورت مدوره و هو وضع شریف

و چهار در شرف آفتاب است و سه در شرف قمر است و هر یک
که بنام دو پشته بر وزن که را و اصل یک در دو باشد اصطلاح فردا نیز
تا آنجا که ممکن باشد بنام یک در دو باشد و شش بر یک نیز

حکام سه در دو معلوم کردی

مهر فراد دانه شد اما و شش

خلق را و در شرف فردا

اول سه در دو معلوم کردی

دوم از شریف شد اگر دانی

چون صفتی بنام دو در دو

لیف ملک است پس لیف دانی و بعد از آمدن و بنام یکی که در لیف است
بر و لیف بر و لیف بعد و است اما بعدی که که نسبت بر و نسبت
بعنی از قبل و در صحتی که بقای و ابی لازم که هر عددی
که در مقابل تمام او یک است ضعف باشد و نه زیرا که بران فردا
و اصل است و در اصل که از منتهی است لیف و اما اینجا
برای مثال دو در دو بنام یک برای دستور العمل دوم لیف تمام

الغالبین بنام و صفتی که نسبت و او بر خفا که شتر بن صورت

در خلق آنچه سهل الماده است اینست که ابتدا و چون خوانند
مبتدا کنند و در کدام را و صفتی خواهد وضع کند ۲ در جنب او
و ۳ در زاویه و یک که ۴ پس او سه باشد و در حل قطره آن خالی
گذاورد پس چهار در در حل قطره اول وضع کند و ۵ و ۶ در جنب
میان و سه در حل آن که خالی باشد و ۷ و ۸ در وسط اول و در حل وسطی او وضع
کنند و ۹ و ۱۰ در حل او که باشد از حاکم بنام که خالی باشد و ۱۱ در حل او که باشد
مملکت است بعد از آن از جنب صفت شریف را در حل اول ثبت کند

[illegible]

عشرها

[illegible]

الحق
الغريب

15

3.

[illegible][illegible]

01

یعنی موسیٰ و ہرون

101

100

فقط قطب السورج را در مدار فی جاسا نشان می دهد و خط اوج اوسان را در وقت طلوع
استدراک می نماید که اگر بر سر خط اوج اوسان کمره ای از این نصفه در خط اوج اوج
قرار یابد آن کمره به خط استوا منطبق می شود و اگر بر سر خط اوج اوسان کمره ای از خط
الاطول را با خطی غیر مدار خط السورج در آن می گذرانیم به خط استوا منطبق
الاطول را می بینیم و خط اوج اوسان را خط استوا می نامیم و خط اوج اوسان را
واقع در میان خط استوا و خط اوج اوسان که خط استوا را از خط اوج اوسان
را بر سر خط اوج اوسان را خط اوج اوسان را خط استوا را خط اوج اوسان را
خطی خطی بر مدار خط استوا السورج و در جدول مذکور مشاهده می شود
الاضراب الذکر فی خط استوا و خط اوج اوسان و خط اوج اوسان را
از تمام اقسام اوج اوسان الذکر را واقع فی خط استوا و خط اوج اوسان را
از تمام اقسام اوج اوسان را خط استوا را خط اوج اوسان را
محیط اوسان را خط استوا را خط اوج اوسان را خط استوا را خط اوج اوسان را
را خط استوا را خط اوج اوسان را خط استوا را خط اوج اوسان را
و در خط استوا را خط اوج اوسان را خط استوا را خط اوج اوسان را
الاضراب الذکر فی خط استوا و خط اوج اوسان را خط استوا را خط اوج اوسان را
محیط اوسان را خط استوا را خط اوج اوسان را خط استوا را خط اوج اوسان را
از تمام اقسام اوج اوسان الذکر را واقع فی خط استوا و خط اوج اوسان را

[illegible]

موت
وقت

05

102

102

...

على خلاف ما في زمان ان يدور في حركته
 كاستقبال تلك المصطفات التي
 زمان الاصل لعدم الاستقبال ووجه
 الحركة على ان السبب ان يتحرك
 الاصل والسطح في زمان واحد
 لما كل واحد منهما لا يستقبل الا
 وهو ان كل واحد من السبب
 حركات السبب في زمان واحد
 علم حركات السبب في زمان واحد
 الاصل والسطح في زمان واحد
 منسجم في زمان واحد
 انما هو السبب في زمان واحد
 انما هو السبب في زمان واحد
 حركات السبب في زمان واحد
 الاصل والسطح في زمان واحد
 منسجم في زمان واحد
 انما هو السبب في زمان واحد

والصلب انما كان السبب في زمان واحد
 النسخ في زمان واحد
 قال الحق في زمان واحد
 حركات السبب في زمان واحد
 الاصل والسطح في زمان واحد
 منسجم في زمان واحد
 انما هو السبب في زمان واحد
 انما هو السبب في زمان واحد
 حركات السبب في زمان واحد
 الاصل والسطح في زمان واحد
 منسجم في زمان واحد
 انما هو السبب في زمان واحد
 انما هو السبب في زمان واحد
 حركات السبب في زمان واحد
 الاصل والسطح في زمان واحد
 منسجم في زمان واحد
 انما هو السبب في زمان واحد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لاه
ولا ندرى ما كان
النتيجة لاه
ولا ندرى ما كان
النتيجة لاه

انكران مطالب اجابتها استعد
خفجا خلد لا شيا ما اى سيم

فخص تحقيقه فكون الزوم بين الشيء ولازم باعتبار خصوصية ذاتي الزوم
واللازم من دون ملاحظة امر آخر كما بين الاربعة والزوجية وقد يكون لل
بخصوص ذلك الاعتبار بل من حيث لزوم ذلك اللازم لما هو لازم وذكر الشيء
باعتبار خصوصية ذاته كما بين الاربعة ولزوم الزوجية لها فان امتناع الانفكاك
بين الاربعة وبهذا الزوم انما هو من حيث امتناع الانفكاك بين الاربعة والزوجية مع امكان
التحقق يستلزم ذلك حتى لو اختلف امكن امتناع الانفكاك بين الاربعة والزوجية وكذا الكلام في لزوم
انفكاك ذلك الزوم عنها لما استلزم الاربعة فكذا الزوم وكذا الكلام في لزوم
الزوم ولزوم الزوم للزوم الى غير النهاية وبعد ذلك نعلم ان التلازم بين الشيء
واللازم الاول الذي كالاربعة والزوجية يقتضي انعكاس التلازم بين الشيء
نقيضها واما التلازم بين الشيء ولازمه الغير الذاتي فقد لا يقتضي انعكاس التلازم
بين النقيضين وذلك اذا كان نقيض اللازم مستلزما لرفع التلازم الاصيل
بين العينيين فان انعكاس التلازم بين النقيضين انما هو على تقدير بقا التلازم
بين العينيين مثلا التلازم بين الاربعة والزوجية يقتضي ذلك وذلك لان عدم
بين النقيضين كان التلازم بين الاربعة والزوجية يقتضي ان اصل الملازمة بين الاربعة
بين الزوجية لا اربعة اعني بعض اللازم يقتضي لطلان اصل الملازمة بين الاربعة
لزوم الزوجية فبقط الملازمة بين الاربعة وبين ذلك الزوم انما يقتضي اللازم ولا
الزوجية فبقط الملازمة بين الاربعة فلا يقتضي بعض اللازم نقيضا للزوجية
انما كانت من حيث الملازمة الاولى فلا يقتضي بعض اللازم فظهر ان عدم لزوم الزوجية
نقيض للزوم نقيضا للزوم حتى يكون بينهما تلازم فظهر ان عدم لزوم الزوجية
نقيض للزوم لا يقتضي عدم الاربعة بخلاف عدم الزوجية فانه يقتضي عدم الاربعة
وعند انقائ هذا التحقيق يظهر وجه الغلط في الشبهة المستعصية المشهورة
الاربعة على السنة الاذكية بالصعوبة وتقريرها بعد تبيين حقيقة ان في
كل ما لم يكن وجود الشيء مستلزما لرفع امر واقعي يجب نفس الامر ان
العمل ذلك الشيء موجودا دائما لكن يمكن كس وجوده مستلزما لرفع
امر واقعي يجب نفس الامر فيكون يمكن وجودا دائما بحيث اما

[illegible]

نام محمد یونس علی

الماء

۱۱۶

○

40

ای سوادکان
بحرفی الحاج
او علم افاد
الذین صم

هو

ای محرم کا نام

2.

W

[illegible]

9.

ما عتار الوحد
الذ يهني ص

1

1

6

1

119

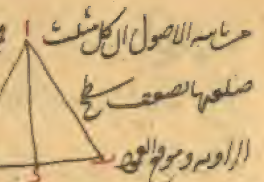
W

Handwritten notes:

1. 1000
2. 1000

17.

141



حسابه الاصول ان كل مثلث
 ضلعها نصف سطح
 الراوي ومربع العمود
 كما ان الضلع معلوم وقاعدتها المعلومه فادنا الضلع الى مربع
 آت ويخرج آت آخر تحت وقسمنا نصف الضلع على آت فخرج
 مقدار آت لال مربع آت اصغر مربع آت آخر تحت نصف سطح تحت
 في آت فالتفاضل الواجب الى المربع ويخرج آت بعد سطح تحت
 آت حرتين فادنا الضلع الى المربع فخرج آت الى المربع فخرج
 على خط تحت مخرج مقدار آت لال سطح الى المربع فخرج مقدار آت
 ادنا على احد المربعين فخرج المقدار الآخر ولما كان سطح تحت معلوماً
 المعلوم فخرج الضلع المثلث فخرج الراوي فخرج المربع فخرج المربع
 والكل المعلوم ضلع وراوي مخرج العمود المثلث فخرج الراوي فخرج
 الباقي فخرج المربع فخرج المربع فخرج المربع فخرج المربع فخرج
 ان كل المعلوم ضلع آت آخر وراوي مخرج الضلع آت في مخرج آت فخرج
 المخرج ضلع آت مخرج مخرج مخرج فخرج المخرج مخرج مخرج مخرج
 فخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج

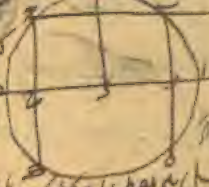
حسابه الاصول ان كل مثلث
 ضلعها نصف سطح
 الراوي ومربع العمود
 كما ان الضلع معلوم وقاعدتها المعلومه فادنا الضلع الى مربع
 آت ويخرج آت آخر تحت وقسمنا نصف الضلع على آت فخرج
 مقدار آت لال مربع آت اصغر مربع آت آخر تحت نصف سطح تحت
 في آت فالتفاضل الواجب الى المربع ويخرج آت بعد سطح تحت
 آت حرتين فادنا الضلع الى المربع فخرج آت الى المربع فخرج
 على خط تحت مخرج مقدار آت لال سطح الى المربع فخرج مقدار آت
 ادنا على احد المربعين فخرج المقدار الآخر ولما كان سطح تحت معلوماً
 المعلوم فخرج الضلع المثلث فخرج الراوي فخرج المربع فخرج المربع
 والكل المعلوم ضلع وراوي مخرج العمود المثلث فخرج الراوي فخرج
 الباقي فخرج المربع فخرج المربع فخرج المربع فخرج المربع فخرج
 ان كل المعلوم ضلع آت آخر وراوي مخرج الضلع آت في مخرج آت فخرج
 المخرج ضلع آت مخرج مخرج مخرج فخرج المخرج مخرج مخرج مخرج
 فخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج مخرج

الدائرة التي مجموعها اقل من مجموع الكسرة عجيبي القوس النظر للنظر قول
لكبر كسرة مثلثة ذرت ح ذركت اوى فالتى ذركت اوى كراوة
فصلى راو ساحت اقصا اوى للاروا انا كسرة كسرة صارا انا كسرة ساد الاصل
كلمة السائل من الهوى قول والله فاذ كان كسرة تحت مخرج الدعوى في
هذه الشكل فلو ان اذ كان ح ذركت اوى كل واحد منهما اصغر من الصغرى
وكان الاصل هو ما حوالا الاصل واحد اى هاتينها ما كسرة وكان فضل احداهما
على الاخرى معلوم لكل واحد منهما معلومة ووضع الرأى حوالا ذركت ح
والمراد هو على ذرت ح هو نصف لوزت ح وهو كسرة بقية السائل
بالنسبة للاصل فحصلت ذركت ذركت اوى نصف ح من العلوم وحاصل
ذركت ح معلوم فاذركت اوى معلومة وذركت اوى معلوم فحصل
معلوم والاسس ح لى ح كسرة انا ح لى ح والموضوع ان
الحاصل معلوم نسبة ح لى ح معلوم والموضوع ان السهل كسرة انا
معلوم والمقدار الموضوع انا ح اعظم المقدار الا اننا فحصلت
ح لى ح كسرة فضل الاصل على الاصل فحصلت المقدار الاصل فاذ

[illegible]

[illegible]

۱۵۷

[illegible]

125

[illegible]

ولما كان حساراً منزهةً عن معلوم لمعلومة الزاوية واحدة الصانع معلوم بالضرورة
المسألة لمرحمة الصانع معلوماً في ذلك لأن معرفة مقدار الزاوية الواحدة
لأن معرفة الصانع كمرحمة وتر القامة ليعلم العكس فيخرج من الصانع وواحدة حذرهما
ليخرج وتر القامة مثله ومثل ذلك إذا كان ظل أحد وتر ومقابل حدة معلوم
مخرج منهما وواحدة حذر الجميع ليعلم وتر زاوية الصانع معلوماً وللنصف الصانع
كمسألة الزاوية فكمسألة حدة للزاوية كمسألة زاوية للزاوية الصانع
ولما كان الصانع معلوماً وحده القامة الصانع معلوم فالزاوية المسألة ليعلم زاوية الصانع
معلوم فيكون حدة الزاوية عرض الصانع معلوم وكذلك في النصف ومثل حدة في مسألتين
ظل حدة بالوتر ومقابل حدة زاوية فإذا انقص زاوية حدة حدة زاوية
حدة زاوية حدة زاوية معلوم فكمسألة المسألة الصانع معلوماً وعلى مثل ذلك
العلم فطاعة حدة زاوية حدة في ذلك وأما الشبهة في برهانهم في العنبر
أن القيمة معروفة للمثل في معرفة المقابلة الأولى وصحاح الكلام إنما هو معروفة الزاوية
من الزاوية المثلثة المذكورة لم تكن معرفة المسألة الصانع للظلال لأن ظل الزاوية أن
لا يمكن حسابه على ذكره وظلال المثلث المستوي غير متطابقة في ذلك فمعلوم ظل الزاوية

القصي

127

الصفحة والوقوف من الأمانة واحدة حفر وأما الشك فلا يحق للاطلاع مؤلف
المسل الكمال كما بين في ذلك ومعه اورد في كتابه نظره في وجه اول او اياها
بعد التوازي في كمال العداد انهما بالاطول وانها لو عرضها وابعادها لاسمى الموضع التوازي
ممكن الا انهم وفي اسرار يونانية والاكما الكثرة بالوجه قبل المغيرة غير نسخي فوي
مخط الكنتاد ابد الزمان وخبرها مقلادير اطفال نصف منها بالكنسوا ابي او اداها
لما قدم اطفال الصغار وما معها لعداد القوس من البروج المراد اكل الشمس فيها
كان اطفالها نصف النهار في جهة القطب الفضي فوك فان هذا الاعداد ينبغي ان
اورد في القسم الثاني في البحث الخامس الاول اعلم ان اربعاً العتبات الستة اربع الناحية
ابر العدر عرض البلد ونحو القطب الصغير والعتبات الستة اربعة المسائل الكمال فاذ اقل عرضي
مساواة المسائل الكمال الكون الواو من نصفها على الدقي والعتبات التي مصدر عرضي
البلد هي عنها لعداد المكونة العتبات مكن العدار والادق على العتبات الستة اربعة لعداد
وجه المدار لعتبات نصفها على العتبات الستة والادق والدار على نصفها انما
تتم ان على كل العتبات الستة اربعة اربعة وكون ولو كان هذا الاعداد
لادق على العتبات الستة اربعة من المعداد الستة اربعة على العتبات الستة اربعة والاعداد

100

[illegible]

101

189

المساوي



شناسنامه مرمتی نسخه خطی

عنوان نسخه: مجموعه کتب خطی در کتبخانه	شماره نسخه: ۵۴۹۱
واسطه: ریت - باب در مرمت اسطرلاب	
نوع تخریب: پارگی لوراق از محل عطف - پارگی در اوراق -	
شرح مراحل مرمتی انجام شده: جدا کردن اوراق کتب - مرمت پارگی ها - متصل کردن عطف اوراق - دوخت مجدد کتب	
محل مرمت: کتابخانه مجلس شورای اسلامی	تاریخ: ۹۰/۳/۱۸
توضیحات: استفاده از تیشوهای ۶ و ۱۲ گرمی در مرمت اوراق کتب - استفاده از چسب CMC در مرمت اوراق کتب و چسب HV 8 در عطف کتب	
مرمتگر: حدادیان	

خط

